

جایگاه و اقدامات ابوجعفر صیمری در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر آل بویه

مرتضی اکبری^۱

سیاوش یاری^۲

همایون جمالی^۳

چکیده

ابوجعفر صیمری از اهالی صیمره (دره شهر از توابع استان ایلام) و یکی از شخصیت‌های سیاسی - نظامی عصر آل بویه و وزیر احمد معزالدوله بود. پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ به این پرسش انجام شد که ابوجعفر صیمری، وزیر شیعه‌مذهب احمد معزالدوله، چه جایگاه و نقشی در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر خود داشته است؟ نتایج تحقیق که با روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع انجام شد، نشان می‌دهد که معزالدوله در زمان فتح خوزستان و تصرف بغداد، جوان و ناآزموده بوده است؛ از این رو، ابوجعفر صیمری در رتق و فتق امور و عبور از بحران‌های سیاسی و نظامی، کمک‌های شایان توجهی به وی کرده است. صیمری، قبل از حمله معزالدوله به خوزستان، مأمور مالیات‌گیری شوش بوده و در تصرف خوزستان نقش مهمی داشته است. وی به زبان عربی مسلط بوده و به عنوان مترجم اصلی در کنار وزارت به معزالدوله خدمت می‌کرده است. او همچنین در امور سیاسی و نظامی، نقش مؤثری داشته و معزالدوله، بدون مشورت با وی کاری را انجام نمی‌داده است؛ به طوری که با پیشنهاد ایشان از جایگزینی خلیفه و خلافت شیعی به جای خلافت عباسی صرف‌نظر کرد.

واژگان کلیدی: ابوجعفر صیمری، تحولات سیاسی - اجتماعی، آل بویه.

مقدمه

دوره آل بویه به عنوان حکومتی شیعی، از نظر سیاسی و اجتماعی، از برجسته‌ترین ادوار تاریخ تمدن اسلامی به شمار می‌رود. سال‌های ۳۳۲ تا ۳۳۹ هجری قمری؛ یعنی زمان وزارت ابو جعفر صیمری - وزیر، مترجم و دبیر احمد بن بویه معزالدوله - مصادف با فتح بغداد به دست یک حکومت ایرانی است. آل بویه با فتح بغداد و نفوذ در دستگاه خلافت، پس از گذشت ۱۱۳ سال از خلافت عباسیان، خلیفه را دست‌نشانده خود کردند و قدرت ایرانیان را در مرکز خلافت به اوج رساندند. ابو جعفر صیمری یکی از شخصیت‌های مهم شیعی ایرانی است که نقش مهمی در فتح بغداد و تضعیف خلافت عباسی داشت. او از مردم صیمره از ایالت مهرجانقذق (قسمت جنوبی استان ایلام) بود که به دلیل شهرت سیاسی - نظامی در حمله معزالدوله به خوزستان، به وی پیوست و همیشه در رکاب امیر آل بویه بود. صیمری با دادن مشورت‌های مناسب به معزالدوله و داشتن صداقت در خدمت به او، اعتماد امیر آل بویه را به دست آورد؛ چنانکه امیر، وی را وزیر خود کرد. صیمری، مهمترین نقش را در ایجاد روابط آل بویه و حمدانیان داشت. او زمینه تسلط بر حاکمان محلی شمال عراق را برای معزالدوله فراهم کرد و با تدبیر وی، آن مناطق، جزو قلمرو آل بویه گردید؛ بنابراین با توجه به اهمیت آشکار کردن نقش شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی در جریان‌های تاریخی، انجام پژوهشی منسجم و نظام‌مند درباره ابو جعفر صیمری، لازم و ضروری به نظر می‌رسد. این مقاله نیز با این هدف نوشته شده است.

پیشینه تحقیق

در برخی از کتاب‌ها و منابع، مطالب پراکنده‌ای در مورد زندگی و اقدامات ابو جعفر صیمری، وزیر شیعه احمد معزالدوله دیلمی، بیان شده؛ اما به صورت مستقل، شخصیت ایشان، مورد واکاوی قرار نگرفته است؛ از این رو، پژوهش حاضر به صورت مستقل و نظام‌مند، به شناساندن ابو جعفر صیمری و نقش او در جریان‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی عصر معزالدوله دیلمی می‌پردازد.

تأسیس حکومت آل بویه

آل بویه از اهالی سخت کوش دیلم بودند (اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۱۴) که بعضی نسب آنها را به بهرام گور (مستوفی، ۱۳۸۱، ۴۰۸ و ۴۰۹)، برخی به شاپور ساسانی و برخی دیگر به یزدگرد سوم ساسانی می‌رسانند. «فرزندان بویه در قریه‌ای در ناحیه دیلم به نام «کیا کلیش» زندگی می‌کردند و منسوب به طایفه «شیرزیل آوند» بودند که شغل ماهیگیری پدر را رها کردند و به خدمت نظامی گری در نزد ماکان بن کاکلی و سپس مرداویج بن زیار پرداختند» (زرین کوب، ۱۳۸۷: ۴۳۶ و ۴۳۷). آل بویه ابتدا در عراق عجم و فارس حکومت کردند و نخستین امیر آنان علی بن بویه بود (خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۱۵). وی ابتدا مشغول خدمتگزاری به ناصرالحق بود که در طبرستان مردم را به اسلام و اعتقادات زیدیه دعوت



می‌کرد؛ سپس به درخواست نصر بن احمد سامانی به خدمت وی در آمد و در سال ۳۱۶ هـ ق به ماکان بن کاکلی ملحق شد (فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۰)؛ سپس به مرداویج بن زیار پیوست و در سال ۳۲۱ هـ ق به فرمانداری کرج ابودلف (بین اراک و اصفهان) منصوب شد. پس از آن، اصفهان را در سال ۳۲۱ تصرف کرد (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۷۳، بیات، ۱۳۷۷: ۱۶۱)؛ همچنین در سال ۳۲۲ هـ ق شیراز را تصرف و اعلام استقلال کرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۸۲). پس از تصرف مرکز و جنوب ایران، علی در فارس و برادرش حسن در اصفهان استقرار یافتند و احمد در سال ۳۲۴ هـ ق مأمور تصرف کرمان شد و با علی بن کلویه، رئیس قبایل بلوچ مواجه گردید. در همین سال، ابو عبدالله بریدی، فرمانروای اهواز و بصره که حکومت او مورد تجاوز محمد بن رائق و بجکم (سرداران خلیفه) قرار گرفته بود به علی بن بویه پناه برد و از وی یاری خواست تا او را در تصرف عراق همراهی کند و از اهواز اموال فراوانی را برای او بفرستد. علی، برادرش احمد را از استخر طلب کرد و با تمامی سپاه به اهواز فرستاد (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۵۲). احمد پس از تصرف خوزستان در ۱۱ جمادی الاولی ۳۳۴ هـ ق/ ۹۴۵ میلادی بغداد را تصرف کرد (فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۳، حتی، ۱۳۶۶: ۶۰۶).

پیوستن ابو جعفر صیمیری به آل بویه

طاهر جیلی (گیلاتی) از فرماندهان علی بن بویه، با هشتصد نفر سپاهی از ابن بویه جدا شد و به یاقوت که از مخالفان ابن بویه بود پیوست و چون منصب ارجمند و مقام بلند داشت، خود را برای امارت و استقلال شایسته دانست. وی کمی بعد، یاقوت را نیز ترک کرد و به طرف غرب شوشتر رفت تا بر عایدات بصره تسلط یابد. ابو جعفر صیمیری منشی نیز او را همراهی می‌کرد که ناگهان عمادالدوله بر او شیخون زد. او و اتباعش گریختند و ابن بویه لشکر گاه او را غارت کرد و به غنیمت برد و صیمیری (منشی او) را نیز با خود برد؛ ولی «خیاط» که وزیر عمادالدوله بود او را آزاد کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۴۰). احمد معزالدوله در جریان تصرف خوزستان، ابو جعفر صیمیری را که از اهالی صیمیره بود، به عنوان کاتب و وزیر برگزید. ابو جعفر در سال ۳۳۲ هـ ق به این سمت رسید (زامباور، ۱۳۵۶: ۳۲۴)؛ در حقیقت، وی دبیری معزالدوله را داشت و عموماً در آن زمان، دبیرها نخست وزیر به شمار می‌آمدند. او مردی صاحب رأی، خوش سخن، آگاه بر امور دیوانی (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۶۲)، سرداری شجاع و سیاستمداری توانا و عالم و آگاه به مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خوزستان بود؛ چراکه وی در آن زمان، مأمور مالیات گیری شوش و نواحی اطراف آن به شمار می‌رفت (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۱: ۴۹۱۲). در همین زمان، صیمیره جزئی از اهواز (خوزستان) بود و نیمی از مردم خوزستان، شیعه مذهب بودند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۵۳).

هنگام استقرار احمد معزالدوله در سال ۳۲۶ هـ ق در اهواز، ابو عبدالله بریدی، ابو جعفر صیمیری را به شوش، نزد خود، فراخواند و معزالدوله در خصوص رفتن به شوش با او مشورت کرد؛ ولی او،



خطر احتمال دستگیر شدن احمد معزالدوله توسط بریدی را به وی گوشزد کرد. معزالدوله به توصیه وی عمل کرد و از رفتن به شوش منصرف شد و در «عسکر مکرّم» که از آبادی‌های اهواز بود مستقر شد (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۱: ۴۸۹۵). ابن اثیر (۱۳۷۱، ج ۲۰: ۶۵) در این مورد گفته است: «بریدی در محل «بنا آباد» اقامت کرد و نماینده‌ای به اهواز فرستاد و به معزالدوله نوشت که من ترسیده‌ام و از او خواست که از «عسکر مکرّم» به شوش نقل مکان کند تا از او دور شود و ایمن گردد. ابو جعفر صیمری و دیگران نیز به معزالدوله گفتند که او می‌خواهد مانند یاقوت (که به او خیانت کرد و کشت) با تو رفتار کند و اتباع ترا پراکنده گرداند، بعد ترا اسیر نماید و نزد بجکم ببرد تا پیش او مقرب و گرامی شود؛ همچنین، برادرت را نزد ابن رائق، بنده و خوار کند. معزالدوله نیز از انتقال خودداری کرد». ابو عبدالله بریدی از عمال خلیفه عباسی بر اهواز و شخصی سیاسی و دنبال مقام بود که ابن مسکویه رازی (ج ۵، ۱۳۷۶: ۱۵۸)، وی را یکی از شیاطین روزگار دانسته است.

احمد معزالدوله به کمک و با مشورت ابو جعفر صیمری، اهواز و دیگر نواحی خوزستان را از دست المستکفی، خلیفه عباسی و عمالش در آورد؛ سپس در صدد تصرف بغداد برآمد. احمد بن بویه در سال ۳۳۲ هجری از اهواز به واسط حمله برد. توزون، امیرالامرای خلیفه نیز با لشکریان بسیار از بغداد با وی به جنگ پرداخت. این جنگ، دوازده روز به طول انجامید و سرانجام احمد بن بویه و ابو جعفر صیمری عقب‌نشینی کردند و به اهواز بازگشتند. در این جنگ، تعدادی از سپاهیان دیلمی کشته و اسیر شدند. پس از آن، بیماری توزون عود کرد و دوباره به صرع مبتلا شد؛ بنابراین به علاج خود، مشغول و از تعقیب معزالدوله منصرف شد و به بغداد برگشت (تنوخی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۴۶، ۹۸، ۱۱۲ و ۱۳۹؛ همان، ج ۲: ۸۰، ۸۰ و ۲۵۲؛ همان، ج ۳: ۹۲، ۹۳ و ۲۸۶؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۲۵ و ۱۲۶، زرین کوب، ۱۳۸۷: ۴۳۹).

نقش ابو جعفر صیمری در فتح بغداد

یکی از عواملی که زمینه را برای حمله احمد بن بویه به بغداد فراهم کرد، از بین رفتن سلسله بریدی‌ها در بصره و اهواز بود (فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۳). همانطور که ذکر شد، حمله احمد بن بویه به توزون، امیرالامرای خلیفه، منجر به بازگشت او به اهواز شد. ابن بویه بار دیگر به کمک سرداران دیلمی و سردار و وزیر با سیاستش، ابو جعفر صیمری، از اهواز به قصد تصرف بغداد حرکت کرد. ترکان و دیلمانی که در سپاه خلیفه بودند از این خبر، پریشان حال شدند و هنگامی که خبر رسیدن احمد، در بغداد گسترش یافت، ابن شیرزاد، کاتب خلیفه و خلیفه مستکفی مخفی شدند. در این وقت، ابو محمد مهلبی، دوست نزدیک احمد بن بویه، وارد بغداد شد و به ملاقات خلیفه رفت. خلیفه از آمدن احمد اظهار شادمانی کرد و به وی اعلام داشت که نهان شدن او برای این بوده است که ترکان از هم گسیخته شوند و امیر بدون مزاحمتی به مقصود برسد. به نظر می‌رسد این شخصی که با خلیفه ملاقات کرده، ابو جعفر صیمری بوده که به اشتباه، ابو محمد مهلبی ذکر شده است. با توجه



به اینکه در کتاب تکملة طبری آمده است که در زمان ورود به بغداد، معزالدوله، عربی نمی دانست و ابوجعفر محمد صیمری، مترجم او بود. احمد بن بویه، بغداد را به همراه وزیرش، ابوجعفر صیمری در ۱۱ جمادی الاولی ۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلادی تصرف کرد و از دروازه شماسیه وارد بغداد شد و نزد خلیفه مستکفی رفت و با او بیعت کرد. «آنگاه خلیفه بر احمد، خلعت پوشانید و او را به معزالدوله و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن الدوله ملقب گردانید» (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۳۷۹، فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۳، بیات، ۱۳۷۷: ۱۶۱) و دستور داد لقب‌ها و کنیه‌های ایشان را بر دینار و درهم ضرب کنند. از این زمان به مدت یکصد و ده سال، خلفای عباسی زیر اقتدار و قیومیت امرای آل بویه که معمولاً عنوان امیرالامرا داشتند، قرار گرفتند (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

ابوجعفر صیمری و انتقال خلافت

دیلمیان بر مذهب شیعه زیدیه بودند. آنها از آغاز تشرف به اسلام، به این مذهب گرویدند؛ زیرا به دست ناصر اطروش اسلام آوردند؛ از این رو، اهمیتی برای عباسیان قائل نشدند (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۵۸ و ۷۵۹). آل بویه در ابتدا زیدی مذهب بودند؛ سپس به مذهب شیعه اثنی عشری یا جعفری گرویدند (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۰۵). با توجه به شیعه بودن آل بویه، اعتقاد دیالمه، آن بود که خلافت، حق علویان است و عباسیان، آن را غصب کرده‌اند؛ بنابراین معزالدوله، ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را که از بزرگان سادات بود و در فضل، ادب، فراست، شجاعت، کرم و تقوی نظیری نداشت بر سریر حکومت نشاند و خواست دست عباسیان را از خلافت کوتاه گرداند. ابوجعفر صیمری که منصب وزارت معزالدوله را داشت او را از این کار برحذر داشت. «ابوجعفر بر این معنی وقوف یافت، به عرض او رسانید که اگر سیدی که لایق امامت باشد، متصدی خلافت گردد، مطاوعت او نمایی یا مخالفت کنی؟ معزالدوله جواب داد: مهما ممکن در تراضی خاطر وی کوشم، وزیر گفت: اگر با تو گوید که دست از حکومت کوتاه کن و به اسم امارت، قانع باش قبول فرمایی یا نه؟ معزالدوله گفت: اگر نفس با من مسامحت نماید از سر پادشاهی بگذرم و الا عصیان ورزیده به دوزخ روم. صیمری گفت: چرا زمام خلافت در دست کسی نباشد که به مجرد اسمی قناعت کند و از تو فرمانبرداری توقع ننماید و اگر خلاف کند، بی تحاشی رقم عزل بر صفحه حال او کشیده، دیگری بر جای او نصب توانی کرد» (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۳۲ و ۲۳۳؛ فقیهی، ۱۳۴۷: ۲۰۹ - ۲۱۱). منصرف کردن معزالدوله از انتخاب یک علوی برای خلافت و تغییر مسیر سیاسی اسلام، سرنوشت اسلام و شیعه را به کلی تغییر داد. چه بسا انتخاب یک علوی به عنوان خلیفه با توجه به حوادث تاریخی بعدی، مانند حمله مغولان، باعث نابودی شیعه و یا حتی انحراف در مسیر شیعه می شد؛ چنانکه در حوادث بعدی این را به وضوح می توان دید، نقشی که ابوجعفر صیمری در این ماجرا داشت، تاریخی و کاملاً سیاسی بود. این موضوع، نشان دهنده تدبیر این وزیر با فراست آل بویه است. از این زمان به بعد، خلافت عباسیان،



اهمیت خود را به عنوان عامل نیرومند سیاسی جهان اسلام از دست داد و به یک مقام روحانی - مذهبی تبدیل شد که تا حد زیادی زیر نفوذ فرمانروایان مستقل و شاهزادگان جامعه اسلامی بود. در دوران آل بویه، از نظر سیاسی و اجتماعی، یک روش نامتجانس و ناهماهنگ و اغلب متضاد بر آنان حکومت می کرده است؛ یعنی در حالی که قدرت سیاسی و نظامی در دست دیلمیان و ایرانیان بود، خلافت و حکومت روحانی در اختیار خلفا قرار داشت؛ در عین حال نیز عمدتاً حکومت و سازمان آن، زیر نفوذ آل بویه، طرفدار خانواده آل علی (ع) و مشوق روش شیعی بود. یکی از دلایل مخالفت ابو جعفر صیمری با انتقال خلافت به شیعیان، آن بود که معزالدوله، قصد داشت خلافت را به شیعیان زیدیه واگذار کند؛ در حالی که ابو جعفر صیمری، شیعه امامیه یا دوازده امامی بود و کسی را برای تصدی این امر در غیبت امام زمان (عج) لایق ندانست. معزالدوله، مراسم اعیاد شیعه، عزاداری عمومی به مناسبت شهادت امام حسین (ع) و عید غدیر را که به اعتقاد شیعیان در آن روز، پیغمبر (ص) علی (ع) را به خلافت برگزیده بود دایر کرد (حتی، ۱۳۶۶: ۶۰۵).

ابو جعفر صیمری و خلع خلیفه

پس از فتح بغداد، معزالدوله صاحب اختیار بغداد شد و هر روز، دو هزار درهم خرجی برای خلیفه المستکفی قرار داد و اختیارات خلیفه را به کلی از او سلب کرد؛ چنانکه نام خلیفه فقط در خطبه‌ها ذکر می شد (همدانی، ۱۹۶۱م: ۲۱۱)؛ در حقیقت، معزالدوله هیچ احترامی برای خلیفه باقی نگذاشت (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۳۷۹). سلب اختیارات خلیفه دست نشانده معزالدوله با پیشنهاد ابو جعفر صیمری بود. خلیفه از داشتن وزیر محروم شد. او کاتبی داشت که به اقطاع و مخارجش رسیدگی می کرد؛ اما معزالدوله هر کس را که می خواست بر وزارت خود انتخاب می نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۶: ۳۱۵).

معزالدوله در سال ۳۳۴ هجری تصمیم به برکناری و عزل خلیفه المستکفی و نصب المطیع گرفت تا بین عباسیان توافق حاصل شود. او از نصب خلیفه شیعی صرف نظر کرد (اشپولر، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۶۹ و ۱۷۰). با آنکه در ابتدا مستکفی از ورود احمد دیلمی به بغداد، خشنود و راضی بود و حتی از او استقبال کرد؛ اما بعد از ده روز جریان عوض شد؛ زیرا «حُسن شیرازی» که عنوان «قهرمانه» داشت و همه کاره خلافت مستکفی بود، به افتخار سرداران دیلم، ضیافتی در دربار خلیفه ترتیب داد و هزینه زیادی برای آن صرف کرد. احمد دیلمی، رفتن به ضیافت را قبول نکرد؛ زیرا آن را نوعی اقدام برای جدا کردن سرداران دیلمی از خود می دانست و این ماجرا به مستکفی نسبت داده شد (اکبری، ۱۳۸۹: ۱۲۷)؛ به عبارت دیگر، خلیفه، متهم به توطئه علیه معزالدوله شد؛ به همین دلیل از خلافت برکنار گردید (برو کلمان، ۱۳۸۳: ۱۵۳).

پس از آنکه معزالدوله تصمیم به خلع مستکفی گرفت، در روز پنجشنبه، بیست و دوم جمادی



الآخر ۳۳۴ هجری قمری، معزالدوله به قصد خانه خلیفه حرکت کرد. خلیفه بر تخت برآمد. ابوجعفر صیمری، شیرزاد و دیگر کسانی که حضور داشتند، هر یک در جای خود قرار گرفتند. معزالدوله وارد شد و مطابق معمول، خود، اول به خاک افتاد؛ سپس دست خلیفه را بوسید و با او سخن گفت، آنگاه بر روی تخت نشست و به قاصد امیر خراسان و رسول ابوالقاسم بریدی اجازه ورود داد. در این وقت، دو تن دیلمی جلو آمدند و دست به سوی خلیفه دراز کردند و با صدای بلند به زبان پارسی، سخنانی گفتند. خلیفه به گمان اینکه می‌خواهند دستش را بوسند، دست خود را به طرف آنها دراز کرد؛ اما آن دو مرد، دستش را کشیدند و او را به زمین انداختند و عمامه‌اش را به گردنش افکندند و کشان کشان و پیاده به خانه معزالدوله بردند. معزالدوله در همان روز، ابوالقاسم فضل بن مقتدر را به دارالخلافه احضار کرد و او را خلیفه خواند و با وی بیعت کرد و المطیع بالله لقبش داد و در هر روز دو هزار درهم برایش مقرر داشت و خلافتش را به همه اطراف نوشت (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۸۶ و ۸۷، شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۳۹۵، حتی، ۱۳۶۶: ۶۰۵).

ابوجعفر صیمری و دفع حمله ناصرالدوله حمدانی به بغداد

شیوع قحطی غلات، حمله ناصرالدوله حمدانی به بغداد و پیوستن جمعی از یاران خلیفه به او، نبودن پول در خزانه، عقب افتادن مقرری سپاهیان که موجب طغیان و نهب و غارت اموال مردم شد و رقابت و اختلاف بین دیلمیان که از نظر مالی در وضع بدی به سر می‌بردند با ترکان که وضع مالیشان خوب بود، از مهمترین مشکلات معزالدوله پس از تعیین خلیفه جدید بود که سرانجام موجب شد ترکان را به خود نزدیک سازد و به آنان را جای دیلمیان، پشتیبان خود قرار دهد (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۹۷ و ۹۸). معزالدوله با تدبیر و درایت وزیر خود، ابوجعفر صیمری، همه این مشکلات را حل کرد و تسلط خود را بر خلیفه، بغداد و عراق حفظ کرد.

در سال ۳۳۵ هـ ق ناصرالدوله حمدانی از شمال عراق با معزالدوله به مبارزه برخاست. او ابن شیرزاد را که از یاران خلیفه بود با خود همراه کرد و تا بغداد نیز پیش آمد. در این زمان، ابوجعفر صیمری به عنوان وزیر معزالدوله، نقشی اساسی را ایفا کرد و توانست با هزار خروار جو و گندم و مواردی دیگر، ابن شیرزاد (وزیر پیشین خلیفه المستکفی بالله) را از ناصرالدوله حمدانی جدا کند (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۱: ۴۸۹۵). پس از آن، معزالدوله که خود نیز در جنگ حضور داشت، «یک شب حيله‌ای اندیشید؛ بدین جهت ابوجعفر صیمری را فرمود تا با بیشتر سپاهیان از آب بگذرد و خود با باقی سپاه چنانکه گویی قصد «قطربل» دارد، با مشعل‌های بسیار از ساحل دجله در حرکت آمده، ناصرالدوله برای اینکه راه را بر او بندد تا از آب نگذرد، در سمت مقابل او به راه افتاد. این عمل باعث شد که صیمری بتواند سپاه را از آب بگذرانند و از پشت سر، ناصرالدوله را مورد حمله قرار دهد؛ بدین سان، سپاه ناصرالدوله شکست خورد و اموال و غنایم زیادی به دست دیلمیان افتاد» (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۶۱).



معزالدوله در ماه رجب سال ۳۳۵ هجری سپاهی به موصل فرستاد که در آن سپاه، موسی، پیاده‌نظام بود و ینال کوشه در مقدمه آن قرار داشت. چون سپاهیان معزالدوله به «عکبر» رسید، ینال کوشه، خیانت کرد و به موسی و نیروهای پیاده‌نظامش، حمله و لشکرگاه او را غارت کرد و به نزد ناصرالدوله رفت. در آن هنگام، ناصرالدوله به سوی عراق و بغداد، لشکر کشیده بود. وی در ماه شعبان همان سال به شهر «سامرا» رسید و با نیروهای معزالدوله در «عکبر» (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۸۶: ۵۸۷) نزدیک سامره جنگید. معزالدوله و مطیع‌الله در ماه رمضان به محل «عکبر» رفتند، چون از بغداد خارج شدند، ابن شیرزاد به نزد ناصرالدوله رفت و با قسمتی از لشکریانش بغداد را تصرف کرد و خود به نیابت از ناصرالدوله به اداره کارها پرداخت. در این هنگام، ناصرالدوله، مشغول جنگ با معزالدوله بود. در دهم ماه رمضان همان سال، ناصرالدوله از سامرا به بغداد رفت و در آنجا اقامت گزید (سامرا، ۱۳۸۸: ۱۵۱ و ۱۵۲). چون معزالدوله از این جریان آگاه شد به سوی «تکریت» لشکر کشید و آن شهر را غارت کرد؛ زیرا آن شهر تحت فرمان ناصرالدوله بود؛ سپس خود با خلیفه به سمت بغداد روانه شد و در جانب غربی شهر اردو زد. ناصرالدوله نیز در جانب شرقی دجله مستقر گردید. در این زمان در بغداد، خطبه به نام مطیع‌بالله خوانده نمی‌شد و جنگ بین آنان آغاز گردید. عرب‌هایی که با ناصرالدوله همراهی می‌کردند، با حمله به جانب غربی دجله، خواربار و علف سپاهیان معزالدوله را غارت کردند. در این شرایط نرخ خواربار و علف برای دیلمیان گران شد؛ ولی این نرخ، نزد اتباع ناصرالدوله ارزان بود؛ زیرا خواربار و مایحتاج برای سپاه او از موصل می‌رسید. ناصرالدوله، تجارت و خرید و فروش با سکه‌هایی را که به نام مطیع‌بالله ضرب شده بود، منع کرد و سکه متقی‌الله را که در سال سیصد و سی و یک ضرب شده بود، به کار برد. ابن شیرزاد، عیاران و عوام شهر بغداد را به کمک گرفت تا با معزالدوله جنگ کنند. شبی ناصرالدوله با هزار سوار از رودخانه دجله برای غافلگیر کردن معزالدوله گذشت که با اسپهدوست دیلمی روبرو شد و از او شکست خورد؛ زیرا اسپهدوست از دلیران و در شجاعت، بسیار مشهور بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۷۲). محاصره دیلمیان طولانی شد؛ تا حدی که معزالدوله تصمیم گرفت به اهواز بازگردد؛ ولی با تدبیر وزیر خود، ابو جعفر صیمیری و اسپهدوست از دیگر سردارانش فرمان داد سپاهیان شبانه از رود دجله عبور کنند و خود با بقیه سپاه و با تاکتیک غافلگیرانه به سپاه ناصرالدوله حمله کرد (سامرا، ۱۳۸۸: ۱۵۲ و ۱۵۳). ابو جعفر صیمیری و اسپهدوست نیز توانستند از رودخانه به آسانی بگذرند و سپاه ناصرالدوله را شکست دهند (فرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۵). با درایت و سیاست جنگی و شهامت و تهور آن دو، بار دیگر دیلمیان بر جانب شرقی بغداد چیره شدند و خلیفه را در کاخ خود به تخت خلافت نشاندند. این پیروزی در محرم سال ۳۳۵ هجری به دست آمد. پس از تسلط مجدد دیلمیان بر بغداد، سپاهیان معزالدوله، اموال مردم و رجال مشهور بغداد را غارت کردند. معزالدوله به وزیر خود، ابو جعفر صیمیری، دستور داد تا مانع غارت مردم شود. او نیز مجرمان و متخلفان را گرفت و به دار آویخت و خود به این امور رسیدگی کرد. ناصرالدوله پس از شکست از معزالدوله، به محل



«عکبرا» عقب‌نشینی کرد و نماینده‌ای برای صلح به نزد معزالدوله فرستاد و چون سپاهیان ترکش علیه او شورش کردند، با شتاب به موصل پناه برد. با تشویق و درایت ابوجعفر صیمیری بین معزالدوله و ناصرالدوله در محرم سال ۳۳۵ هجری صلح برقرار شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۷۲).

سرکوب شورش تکین ترک توسط ابوجعفر صیمیری

پس از آنکه ناصرالدوله، بدون مشورت ترکان با احمد معزالدوله صلح کرد، ترکان متحدش، علیه او شورش کردند و قصد دستگیر کردن او را نمودند؛ اما ناصرالدوله از چنگ آنان فرار کرد و از معزالدوله تقاضای کمک نمود. ابن اثیر (۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۸۵) در این مورد گفته است: «ناصرالدوله به معزالدوله نوشته و از او یاری خواسته بود. او هم لشکرها را به مدد او فرستاد. ناصرالدوله هم از «حدیثه» به محل «سن» رفت و در آنجا به سپاه معزالدوله پیوست که وزیر معزالدوله، ابوجعفر صیمیری با آنها بود. همه متفقاً سوی «حدیثه» لشکر کشیدند که با تکین جنگ کنند... و تکین شیرازی را اسیر کردند و نزد ناصرالدوله بردند. ناصرالدوله او را کور کرد و به زندان سپرد. ناصرالدوله به اتفاق صیمیری به موصل رفت و در شرق آن، منزل گرفت. بعد از آن ناصرالدوله سوار شد و به خیمه صیمیری رفت و زود خارج شد و به موصل برگشت. از ناصرالدوله حکایت شده که او گوید: من از رفتن به خیمه صیمیری پشیمان شدم؛ بدین سبب تا رفتم زود برگشتم. از صیمیری هم حکایت شده که گفت: چون ناصرالدوله از خیمه من خارج شد، پشیمان شدم که چرا او را بازداشت نکردم». پس از آن، صیمیری، ابن شیرزاد را از ناصرالدوله گرفت با هزار خروار گندم و جو و چیزهای دیگر و روانه بغداد شد (تنوخی، ۱۹۹۵م، ج ۳: ۱۸۴ و ۱۸۵ و ابن خلکان، بی تا، ج ۳: ۱۱۴ و ۱۱۵)؛ بدین ترتیب، کمک به موقع و تدابیر نظامی ابوجعفر صیمیری، وزیر کار کشته و با تجربه معزالدوله در امور جنگی، ناصرالدوله، شورش تکین و ترکان را سرکوب و تکین، سردار ترک‌ها را کور و زندانی کرد.

ابوجعفر صیمیری و استیلای معزالدوله بر بصره و گورگیر

در سال ۳۳۶ هجری معزالدوله به اتفاق مطیع‌الله (خلیفه) و ابوجعفر صیمیری، بصره را از ابوالقاسم بریدی گرفت. او همچنین ابوجعفر را برای سرکوبی «گورگیر» که یکی از بزرگترین فرماندهان بود و شورش کرده بود، اعزام کرد. صیمیری با او جنگید و بر او پیروز شد و او را اسیر کرد. معزالدوله، گورگیر را در قلعه رامهرمز حبس نمود و به ارجان رفت و به ملاقات برادرش عمادالدوله موفق گردید؛ سپس به بغداد برگشت (تنوخی، ۱۹۹۵م، ج ۳: ۱۸۷ و ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۶۲). ابن اثیر (۱۳۸۳، ج ۱۱: ۵۰۱) درباره شورش گورگیر می‌نویسد: «خبر رسید که اسپهدوست گورگیر یکی از سرداران دیلمی و دایی فرزندان معزالدوله به المطیع خلیفه، نامه نوشته و پیشنهاد براندازی معزالدوله را داده است؛ به همین جهت معزالدوله، وزیرش ابوجعفر محمد صیمیری را به سوی او فرستاد. وی نیز او را اسیر کرد و در دژ



رامهرمز زندانی کرد».

ابو جعفر صیمری و عمران بن شاهین

«عمران بن شاهین، راهزنی بود از اهل جامده (قرای واسط) که چون جنایتی مرتکب شده بود، به بطیحه گریخته و در میان بیشه‌ها مسکن جسته بود و به خوردن ماهی‌هایی که صید می‌کرد اکتفا می‌نمود. پس از چندی به راهزنی پرداخت و جمعی از ماهیگیران به او پیوستند؛ سپس در سلک یاران ابوالقاسم بریدی قرار گرفت و از طرف او به فرمانروایی جامده رسید و اطرافیان او زیاد شدند و قدرتمند شد و بر آن نواحی غلبه کرد» (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۱۵). چون کار او بالا گرفت، معزالدوله، وزیر خود، ابو جعفر صیمری را با سپاهی در سال ۳۳۸ هـ ق به جنگ او فرستاد. ابو جعفر با او جنگید و خانواده او را به بند کشید تا جایی که عمران بن شاهین فرار کرد. چیزی به نابدیش نمانده بود که در همان روزها ناگاه علی عمادالدوله بن بویه در گذشت و سپاهیان او در فارس دچار اختلاف شدند. معزالدوله، نامه‌ای به ابو جعفر صیمری نوشت که برای سر و سامان دادن کارها به شیراز برود. او نیز از عمران بن شاهین روی برتافت و به سمت شیراز حرکت کرد. پس از رفتن صیمری از بطایح، عمران بن شاهین دوباره کار خود از سر گرفت (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۹۹-۲۰۱).

ابو جعفر صیمری و تثبیت حکومت عضدالدوله

عمادالدوله در جمادی الاخر ۳۳۸ هجری قمری در سن ۵۹ سالگی در گذشت (قرای، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۲۵) و چون فرزند ذکور نداشت و فقط یک دختر داشت، بردارزاده‌اش فناخسرو را جانشین خود کرد. پس از مرگ عمادالدوله، سوگواری وی چنانکه نزد اهل دیلم، رسم بود با تشریفات تمام و با مویه و زاری بسیار برگزار شد. رکن الدوله که در جرجان و در میدان جنگ بود، از آن آگاهی یافت، کارزار را رها کرد و ری را به سردار دیلمی خود، علی کامه سپرد و خود با قسمتی از سپاه با عجله به شیراز که پسرش فناخسرو در آنجا امارت داشت، عزیمت کرد. معزالدوله نیز که مثل وی از دریافت خبر، بیتابی و سوگواری کرد، ظاهراً به احترام رکن الدوله و به نشانه اعتماد تام و تسلیم کامل به اراده و تصمیم برادر، از آمدن به فارس خودداری کرد و وزیر خود ابو جعفر صیمری را به نمایندگی خود به آنجا فرستاد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۲۶)؛ اما رکن الدوله و همراهانش به مجرد ورود به شیراز با سر و پای برهنه بر سر خاک عمادالدوله رفتند. رکن الدوله مویه و زاری بسیار کرد و سه روز مراسم عزاداری بر پای داشت. بعد از آن برای تمشیت امور حکومت، چندین ماه در شیراز ماند و چون در دستگاه فناخسرو، قاعده و نظم لازم را مستقر کرد، مقداری از اموال عمادالدوله را نزد معزالدوله فرستاد و خود با ابو جعفر صیمری که او نیز در این مدت در تنظیم و تنسيق امور فارس به فناخسرو کمک کرده بود، شیراز را ترک نمود و در قلمرو خود، درگیری‌هایی را که با وشمگیر و آل سامان داشت دنبال کرد



(ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۲۰: ۱۹۹ - ۲۰۱).

رابطه ابو جعفر صیمیری و ابو مجد حسن بن محمد مهلبی

ابو جعفر صیمیری در زمان وزارتش با مهلبی اختلافات زیادی داشت. آدم متز (۱۳۶۲)، ج ۱: ۱۲۳ و ۱۲۴) در کتابش به رقابت‌های این دو وزیر اشاره کرده است. پس از ابو جعفر، ابو محمد مهلبی که از اولاد مهلب بن ابی صفره از سرداران عصر اموی بود به وزارت رسید و معاونت و قائم مقامی صیمیری در امور وزارت به عهده او بود (مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۲۴) به نظر می‌آید مشکلات اجتماعی و سیاسی زمان ابو جعفر صیمیری، در زمان مهلبی نیز وجود داشت؛ چنانکه ابو جعفر که اندکی پس از مراجعت از شیراز در گذشت و جانشین وی، ابو محمد مهلبی که غیر از وزارت برای معزالدوله در حکم سردارانی قابل اعتماد بودند، غالباً در رفع این دشواری‌ها صمیمانه اهتمام می‌کردند؛ اما رفع این دشواری‌ها با خزانه خالی و با سرکشی امرا و سپاهیان، زمان بسیاری می‌گرفت و برای معزالدوله گهگاه طاقت فرسا بود، از جمله زد و خوردی که بین معزالدوله با عمران بن شاهین که در نزارهای بطایح روی داد، به رغم کوشش‌هایی که سردارش، روزبهان دیلمی و وزیرانش، صیمیری و مهلبی به جای آوردند (۳۳۸ هجری) در رفع غائله و حل مشکل این راهزن آشوبگر به جایی نرسید (زرین کوب، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۲۶ و ۴۲۷).

مرگ ابو جعفر صیمیری

در سال ۳۳۹ هـ ق ابو جعفر صیمیری، وزیر معزالدوله از فارس به حومه جامده (بطایح) رفت و عمران بن شاهین را محاصره کرد. ناگهان تبی سخت، گریبان او را گرفت و از پایش در آورد و در همانجا در گذشت (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۰۲۷)؛ به این صورت، این وزیر عالم و باتدبیر و این سردار شجاع پس از هفت سال وزارت معزالدوله، چشم از دنیا فرو بست. در زمان ابو جعفر صیمیری، یکی از بزرگترین اتفاقات تاریخ ایران رخ داد؛ چنانکه ایرانیان با سرداری احمد معزالدوله و با وزارت صیمیری پس از حدود سیصد سال توانستند دوباره بر بین‌النهرین تسلط یابند. ابو جعفر علاوه بر آنکه فرمانده نظامی چیره‌دستی بود، منصب وزارت داشت و دوست نزدیک معزالدوله بود. در مورد بخشش و کرامت او چنین گفته‌اند: هنگامی که کسی را برای مصادره اموالش به نزد او بردند، گفت: «کفیلی بده و بیرون رو و مال را آماده ساز. مرد اظهار داشت ای استاد (وزیر) هیچ کفیلی، مطمئن‌تر از احسان تو نیست»؛ از این رو، صیمیری به حال او رقت می‌کرد و در مصادره اموالش، تخفیف می‌داد و به وی نیکی می‌کرد (فقیهی، ۱۳۶۳: ۱۳۰ و ۱۳۱؛ اکبری، ۱۳۸۶: ۲۸۹).



نتیجه گیری

ابو جعفر صیمیری، یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در عصر آل بویه بود. وی در جریان تصرف خوزستان توسط پسران بویه، به خدمت احمد معزالدوله درآمد و به دلیل توانایی‌های نظامی و هوش و ذکاوتی که داشت مورد اعتماد او قرار گرفت و به عنوان وزیر در تمام صحنه‌های لشکری و کشوری به او خدمت کرد. ایشان قبل از حمله آل بویه به خوزستان، مسئول و مأمور مالیات‌گیری شوش بود؛ بنابراین، اطلاعات و شناخت دقیقی از وضعیت این منطقه و بین‌النهرین داشت؛ به همین جهت با مشاوره و تدابیر او، مناطق مذکور به تصرف آل بویه درآمد.

ابو جعفر، شیعه بود و به زبان عربی تسلط داشت؛ به همین دلیل به عنوان مترجم اصلی در کنار وزارت به معزالدوله خدمت می‌کرد. او علاوه بر انجام کارهای دیوانی، یکی از برجسته‌ترین فرماندهان معزالدوله بود که در بیشتر جنگ‌های مهم و کلیدی آن دوره حضور داشت. وی اهل صیمیره از ایالت مهرجانقذق (دره شهر کنونی از توابع استان ایلام) و یکی از مهمترین ارکان سپاه معزالدوله در فتح بغداد بود. با پیشنهاد وی، احمد معزالدوله از انتقال خلافت به شیعیان زیدیه منصرف شد. صیمیری توانست ضمن دفع حمله ناصرالدوله حمدانی به بغداد، وی را از متحدان معزالدوله کند و با این تدبیر، قدرت و استقرار و استمرار حکومت آل بویه بر بغداد و بین‌النهرین را تثبیت نماید.

معزالدوله به کمک ابو جعفر توانست شورش تکین ترک که علیه ناصر حمدانی، متحد معزالدوله شکل گرفت؛ همچنین شورش گورگیر را سرکوب نماید و شورش عمران بن شاهین را نیز به نهایت ضعف بکشاند. صیمیری پس از هفت سال تلاش و کوشش برای گسترش قلمرو آل بویه در سال ۳۳۹ هـ.ق درگذشت و پس از وی، سمت وزارت به مهلبی از رقبای وی واگذار شد.



منابع و مأخذ

- ابن مسکویه رازی، ابوعلی؛ (۱۳۷۶)، تجارب الامم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: توس.
- ابن اثیر، عزالدین علی؛ (۱۳۷۱)، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۶ و ۷، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، کتابخانه دیجیتال.
- ابن اثیر، عزالدین علی؛ (۱۳۸۳) تاریخ کامل، ج ۱۱ و ۱۲، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران: اساطیر.
- ابن خلدون؛ (۱۳۶۸)، تاریخ ابن خلدون (العبر)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، احمد بن محمد؛ (بی تا)، وفيات الاعیان و ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، ج ۳، بیروت: احیاء تراث العربی.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبای، (۱۳۶۷)، تاریخ فخری در آداب مملکت داری و دولت های اسلامی، ترجمه وحید گلپایگانی، چ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- اسعد گرگانی، فخرالدین؛ (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اشپور، برتولد؛ (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، چ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- اکبری، مرتضی؛ (۱۳۸۹)، حضور زن در تاریخ ایران، قم: فقه.
- _____؛ (۱۳۸۶)، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، قم: فقه.
- باسورث، ادmond کلیفورد؛ (۱۳۸۱)، سلسله های اسلامی جدید، راهنمای گاهشماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بروکلیمان، کارل؛ (۱۳۸۳)، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیات، عزیزالله؛ (۱۳۷۷)، کلیات تاریخ تطبیقی ایران، تهران: امیرکبیر.
- تنوخی، قاضی ابوعلی؛ (۱۹۹۵م)، نشوار المحاضره و اخبار المذاکره، ج ۱، ۲، ۳، تحقیق عبود الشالچی، چ دوم، بیروت: دار صادر.
- حتی، فیلیپ خوری؛ (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پابنده، تهران: آگاه با همکاری انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسن ابراهیم حسن؛ (۱۳۸۶)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پابنده، چ دوم، تهران: بدرقه جاویدان.
- خواندمیر؛ (۱۳۱۷)، دستور الوزراء شامل احوال و زرای اسلام تا انقراض تیموریان، تهران: بی نا.
- زامباور، ادوارد ریتز؛ (۱۳۵۶)، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: انتشارات کتاب فروشی خیام.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ (۱۳۷۱)، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ج ۴، چ سوم، تهران: امیرکبیر.
- _____؛ (۱۳۸۷)، روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سلطنت پهلوی، چ هشتم، تهران: سخن.
- سامر، فیصل؛ (۱۳۸۸)، دولت حمدانیان، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراکوزلو، چ دوم، قم: حوزه و دانشگاه.
- شبانکاره ای، محمد؛ (۱۳۸۱)، مجمع الانساب، نیمه اول، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- فرای، ریچاردن؛ (۱۳۷۲)، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- فقیهی، علی اصغر؛ (۱۳۶۳)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، چ دوم، تهران: صبا.
- _____؛ (۱۳۴۷)، شاهنشاهی عضدالدوله، چگونگی فرمانروایی عضدالدوله دیلمی و بررسی اوضاع ایران در زمان آل بویه، تهران: مطبوعاتی اسماعیلیان.
- متز، آدام؛ (۱۳۶۲)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراکوزلو، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد؛ (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ناشناس؛ (۱۳۸۳)، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: دنیای کتاب.
- نخجوانی، هندوشاه؛ (۱۳۵۷)، تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی و توفیق سبحانی، چ سوم، تهران: طهوری.
- همدانی، محمد بن عبدالملک؛ (۱۹۶۱ میلادی)، تکمله تاریخ الطبری، به کوشش آلبرت یوسف کنعان، ج ۱، بیروت: مطبعه کاتولیکه.